

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و سه، دوره جدید، شماره ۵۹، پیاپی ۱۴۹، پاییز ۱۴۰۲
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۱۸۵-۱۶۳

واکاوی بازگشت احسان طبری از مارکسیسم: از پنداشت تا واقعیت^۱

پروین قدسی‌زاد^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۲۰

چکیده

احسان طبری از سرآمدان جنبش کمونیستی در ایران بود. او با دانش وسیعش در اعتباربخشی به حزب توده ایران و آموزش مارکسیسم به جوانان حزبی، در گستراندن قلمرو حزب به‌ویژه در میان روشنفکران و کارگران سهمی بزرگ داشت. ایمان و پایبندی‌اش به حزب و اصول مارکسیسم چنان مستحکم بود که گمانی از فروپاشی آن نمی‌رفت، اما فروپاشید و با تألیف آثاری نیز بر آن صحنه گذاشت. بازگشت از مارکسیسم و اعلام دین‌داری‌اش پرسش‌برانگیز بود. فردی که به‌عنوان نظریه‌پرداز و یکی از پایه‌های اصلی حزب قلمداد می‌شد، چگونه از باوری که نزدیک به نیم سده با آن زیسته و هویتش را شکل داده بود، به آسانی دست کشید؟ هدف این نوشتار بررسی واقعیت این تحول است که با نقبی بر خصوصیات اخلاقی و منش حزبی و سیاسی‌اش، بر پایه آثار و خاطرات هم‌حزبی‌هایش که طیفی از موافقان و مخالفانش بودند و نیز متن بازجویی‌هایش از ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۴، پاسخی درخور به این پرسش می‌دهد. یافته این پژوهش حاکی از دین‌داری مصلحتی و پناه‌بردن به تقیه برای درامان‌ماندن و صیانت از ایمان و اندوخته‌های فکری‌اش بود که جز از این طریق مقصود حاصل نمی‌شد.

کلیدواژه‌ها: احسان طبری، حزب توده، مارکسیسم - لنینیسم، بازگشت از مارکسیسم.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2023.43584.2788

۲. استادیار گروه اسلام معاصر، بنیاد دایره‌المعارف اسلامی، تهران، ایران: p.qodsizad@rch.ac.ir

مقدمه

احسان طبری نمونه‌ی تمام‌عیار اندیشه‌وری مارکسیست است که نزدیک به نیم سده تکاپوی سخت و صمیمانه بر بنیاد مارکسیسم-لنینیسم، پویشی هدفمند را در آفرینش جامعه‌ای جدید آغاز کرد تا آن را در نظام جهانی کمونیسم جای دهد. کوشش بی‌وقفه‌اش در همراهی با جنبش چپ که از جوانی با آن مانوس شد و شناساندن و گستراندن مارکسیسم به نسل جوان، او را به نام‌آور روشنفکری مارکسیسم بدل کرد. آموزش و ترویج آگاهانه‌ی آن و دفاع تمام‌عیار از جامعه‌ای که به پشتوانه‌ی سوسیالیسم شکل می‌گرفت، طبری را به‌عنوان دانشوری فاضل و مؤمن به اصول مارکسیسم معرفی کرد. رسالت اصلی‌اش اعتبار بخشیدن به اندیشه‌ی چپ و برکشیدن مارکسیسم بود تا جهان‌بینی مادی را در برابر جهان‌بینی الهی قرار دهد و به آن مرجعیت بخشد. کوشش او در چندین دهه‌ی متوالی چه در همراهی با فعالان کمونیست موسوم به پنجاه و سه نفر و چه در قالب حزب توده‌ی ایران به‌عنوان ایدئولوگ حزب، جایگاهی رفیع به او داد که نه فقط در ایران که در سرزمین‌های پیرامونی آن نیز نام‌آشنا و تأثیرگذار شد.

طبری دل‌بسته‌ی مارکسیسم بود و افق سیاسی ایران را در قالب آن تعریف می‌کرد. انقلاب که شد آن را مجرای برای نیل به آرمان‌های حزب یعنی برقراری نظام سوسیالیستی دانست و برای تحقق آن به همراهی با نظام اسلامی تن داد. در آثاری که پس از انقلاب تألیف کرد می‌توان این همراهی و همدلی را دید. به حزب شدیداً وفادار بود و بقای سیاسی‌اش را در گرو پایداری آن می‌دید، اما حزب فروپاشید و خود نیز زندانی شد. نوشته‌های او از آن پس حکایت دیگری داشت. اسلام بر مارکسیسم ارجحیت یافت و با اعلام دین‌داری بر گذشته‌ی سیاسی و آرا و عقایدش خط بطلان کشید. این گسست در نظر طیفی از هواخواهان و مخالفان مارکسیسم دو گانه‌ای را پدیدار کرد که مرز میان اعتقاد و باورمندی اصیل و باورهای مصلحتی و پوشالی را فرو ریخت و بر ابهام باورهایش در سال‌های پایانی زندگی‌اش افزود. این تحول فکری یک عضو عادی حزب نبود که به آسانی پذیرفته شود و باور عموم را در پی داشته باشد.

از همین روی با باور و ناباوری گروه‌های سیاسی و حزبی همراه شد و گمانه‌زنی‌های مختلفی در این باب صورت گرفت که عمدتاً بی‌پایه و دور از واقعیت بودند. برخی با پذیرش این گسست دلایلی را نیز برای آن آوردند و برخی دیگر اساساً چنین تحول فکری را رد کردند و از بُن آن را ساختگی و غیر واقعی دانستند. پرسشی بزرگ در میان است اگر طبری بر آن بود در اندیشه‌اش بازنگری کند و بر همه‌ی آنچه از دریچه‌ی مارکسیسم کاویده و به باور رسیده بود، خط بطلان بکشد، آیا فرصت کافی برای این تحول در سالیان طولانی مبارزه‌اش نداشت، چرا مانند برخی از هم‌فکرانش چون انور خامه‌ای و فریدون کشاورز که پیش از او متحول شده و

مسیر دیگری را رفته بودند، در آزادی عمل چنین نکرد؟

وقوع انقلاب و بازگشت وی به ایران فرصت دیگری نیز مهیا کرد. فضای انقلابی و آمیختگی آن با نشر ارزش‌های اسلامی، شرکت در مناظره‌ها و نشست‌هایی با اندیشمندان دینی و دسترسی به منابع و مضامین اسلامی، هر یک می‌توانست او را به بازنگری در عقایدش وادارد، اما در واقع آنچه رخ داد کوشش بی‌وقفه او در بازشناساندن مارکسیسم و القا سنخیت اسلام و مارکسیسم بود تا این مکتب فکری الحادی را در کنار جریان مذهبی بنشانند و آن را شریک انقلاب کنند. پیش‌فرض این نوشتار تقیه و دین‌داری مصلحتی برای حفظ بقا بوده است. خصوصیات اخلاقی و ناتوانی جسمی‌اش با توجه به موقعیتی که در آن قرار داشت، مانع از آن بود تا برای اثبات حقانیت مارکسیسم بجنگد و مصلحت را در آن دید تا تمکین کند و خواسته صاحبان جدید قدرت را بپذیرد و از مارکسیسم بگسلد. پایه اصلی این نوشتار، آثار طبری در پس از انقلاب اسلامی و پیش از بازداشت او (۱۳۶۲-۱۳۵۸) و متن بازجوی‌هایش در فاصله ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۴ است و با اتکا به آن، که نه مدح هواخواهانش در آن جای دارد و نه عناد مخالفانش و صرفاً خود واقعی طبری است، تحول فکری‌اش سنجیده می‌شود و از کُنه آن واقعیت گسست مصلحتی وی از مارکسیسم و دین‌داری‌اش بررسی می‌شود. آثارش به‌ویژه پس از انقلاب (پیش از دستگیری) نیز ابعاد روشنی از چگونگی تفکر و دیدگاهش در فضای انقلابی نسبت به مارکسیسم و اسلام را آشکار می‌کند.

پیشینه پژوهش

موقعیت سیاسی و حزبی طبری و مهم‌تر از آن چرخش او از مارکسیسم به اسلام، ظاهراً انگیزه کافی برای پژوهشگران ایجاد نکرد تا در این وادی کندوکاوی بکنند و به چرایی این چرخش بپردازند. شاید بی‌اعتنایی جامعه علمی به این موضوع از آن‌روست که تردیدی در توبه و رویکرد جدید طبری ندارند و مسلماً سؤالی نیز از آن میان بر نمی‌خیزد. اندک کسانی نیز که به این مقوله پرداخته‌اند، در وصف شخصیت سیاسی و حزبی طبری، نظری گذرا نیز به تحول فکری او کرده‌اند.^۱

نخستین واکنش، اندکی پس از درگذشت طبری بود که موافقان و مخالفانش در مدح یا ذم او دست به قلم بردند و بگوومگو‌هایی میان چند تن از جمله ناصر پورپیرار، عبدالله شهبازی و

۱. در سال‌های اخیر برخی از نشریه‌ها چون *اندیشه پویا* (۱۳۹۹: ۷۹-۷۰)، *قلم یاران* (۱۳۹۷: ۵۸-۳۷) به مناسبت‌هایی چون سالگرد تولد طبری، گزارش‌هایی جامع از ابعاد گوناگون از زندگی وی تهیه کردند که شامل مصاحبه با دوستان و اقوام طبری و نامه‌های او و نیز نقد آرا و دیدگاه‌هایش است.

مسعود بهنود درگرفت و در کیهان هوایی^۱ منتشر شد. بعدها نیز در کتابی با عنوان چند بگو مگو دربارهٔ حزب توده، طبری، کیانوری و... با چند مقاله دیگر (۱۳۷۴) انتشار یافت. بخشی کوتاه از گفته‌های آنان در باب تحول فکری طبری بود که سبب واقعی آن نیز روشن نشد. برخی آن را نفی کردند و برخی نیز به‌رغم پذیرش آن، دلیل متقنی ارائه نکردند. مطالب آنان بیشتر به تصفیه حساب‌های حزبی و شخصی می‌مانست تا بررسی عالمانه از شخصیتی تأثیرگذار در جنبش چپ ایران.

البته ناگفته نماند وجهی از تأملات طبری در عرصهٔ تاریخ‌نگاری و آرا و دیدگاه‌هایش، برخی از پژوهشگران را بر آن داشت تا به آن پردازند که تعدادشان نیز کم‌شمار است^۲ اما وجه دیگر این اندیشه‌ور که اهمیتش به مراتب بیشتر است، چرایی گسست او از مکتب مارکسیسم و پیوستنش به خیل دین‌داران بود که در زندان رخ داد. این وجه از زندگی طبری هرچند به گمانه‌زنی‌هایی دامن زد، جز چند یادداشت در فضای مجازی، اشاره‌هایی در خاطرات هم‌حزبی‌هایش و نیز روایت رسمی که در پیوست کتاب حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی (۱۳۶۱-۱۳۲۰) آمده، نمود دیگری نداشت که در بخش پایانی مقاله به تفصیل به آن‌ها پرداخته شد.

زیست اجتماعی و سیاسی

طبری، زادهٔ ۱۲۹۵ در ساری بود. روحانی‌زاده‌ای که در خانوادهٔ مذهبی که رنگی از تجدد داشت، رشد و نمو کرد. تحصیلات ابتدایی‌اش را در ساری گذراند و در ده سالگی طعم تبعید را چشید. در پی تبعید پدرش به تهران که به بهانهٔ حمایت از امیر مؤید سوادکوهی، از مخالفان رضاشاه صورت گرفت، راهی تهران شد. در آنجا تحصیلات متوسطه‌اش را در لیسه فرانکو پرسیان (دبیرستان رازی بعدی) گذراند و زبان فرانسه را آموخت (طبری، ۱۳۵۸ ب: ۲۱۰-۲۰۷ و ۱۲۵ و ۱۰۴ و ۹۹ و ۴۴؛ همو، ۱۳۸۲: ۴۱).

مراحل آغازین آمیختگی فکری طبری با آرا و اندیشه‌های مارکسیسم در عنفوان جوانی بود. آشنایی با محفل تقی ارانی و مجلهٔ دنیا او را وارد وادی مارکسیسم کرد و مکتب مادی‌گرای ذهن طبری جوان را به بلوغ رساند. بخشی از جوانی‌اش در زندان و تبعید سپری

۱. برای نمونه (نک. شهبازی، ۱۳۶۹: ۱۵-۱۴؛ پورپیرار، ۱۳۶۹؛ همو، ۱۳۷۰).

۲. لطف‌آبادی و پورقنبر، ۱۳۹۵؛ فرسلفی و نوریان دهکردی، ۱۳۸۹؛ کشاورز بیضایی، ۱۳۹۲؛ جمالی و نوریان دهکردی، ۱۳۸۶.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۶۷

شد. زندانی که در آن چپ‌گرایان برای انتقال افکارشان سخت تلاش می‌کردند. در آنجا بود که نگرش و بینش طبری جوان نسبت به مارکسیسم قوام یافت و زمینه‌های مناسب دیگر نیز در پی تحولات اوایل دهه ۱۳۲۰ فراهم شد (طبری، ۱۳۸۲: ۱۲۹ و ۵۷-۵۳؛ خامه‌ای، ۱۳۷۲: ۱۳۱ و ۱۲۲ و ۷۹-۸۰).

با اعلام موجودیت حزب توده ایران کانونی برای گردهمایی چپ‌روان ایرانی فراهم شد. طبری پس از رهایی از بند در جمع مؤسسان حزب حضور یافت. در حزب رفتاری انقلابی پیشه کرد و برای تحول در سیاست‌های حزب به اصلاح‌طلبان پیوست، اما خلق‌و‌خوی او مانع از پایداری در رفتار انقلابی‌اش بود و با چرخشی معنادار به هیئت حاکمه حزب پیوست و از جریان غالب در حزب پیروی کرد. خصلتی که بارها در زندگی حزبی‌اش بروز و نمود یافت (ملکی، ۱۳۶۸، ۴۷؛ خامه‌ای: ۱۳۷۲: ۵۸۱ و ۳۲۲-۳۲۱ و ۳۱۷ و ۲۹۴-۲۹۳؛ کیانوری، ۱۳۷۱: ۱۷۶).

او در خدمت منافع و مقاصد حزب بود و ابایی از نادیده‌انگاشتن منافع ملی در این مسیر نداشت. همراهی‌اش با خواسته شوروی در اخذ امتیاز نفت شمال و شمال ایران را «حریم امنیت شوروی» خواندن، سنجشی بر ماهیت فکری‌اش بود. این اندیشه خطا مخالفانی را نیز در درون حزب برانگیخت. هرچند بعدها آن را ناشی از خیال‌بافی شدید و عمق ناآگاهی و پندار واهی‌اش از توان اقتصادی شوروی در توسعه و ترقی ایران تلقی کرد (طبری، ۱۳۲۳: ۱؛ همو، ۱۳۶۶: ۶۵).

طبری فراز و نشیب فراوانی در زندگی حزبی‌اش داشت که بخش اعظم آن در خارج از ایران و در کشورهای سوسیالیستی سپری شد. پیوندش با حزب در دوره مهاجرت ناگسستنی بود و به‌عنوان نظریه‌پرداز حزب پایه‌های فکری این تشکیلات را استوار کرد. اقامت هشت ساله‌اش در شوروی و بیست و دو ساله‌اش در آلمان شرقی، زمان کافی برای تکمیل آگاهی‌هایش از مارکسیسم بود. تحصیل در آکادمی علوم اجتماعی شوروی و آلمان شرقی و کسب مقام علمی «نامزد علوم فلسفی» در شوروی و مقام «دکتر هابیل در فلسفه» در آلمان شرقی که عالی‌ترین مدرک تخصصی در کشورهای سوسیالیستی بود، به او منزلتی شایسته داد (طبری، ۱۳۸۲: ۱۲۸-۱۲۷ و ۷۹؛ همو، ۱۳۶۳: ۵-۴).

با پیروزی انقلاب اسلامی، پس از حدود سی سال به ایران بازگشت و با آغاز فعالیت دگرباره حزب، تکاپوهای سیاسی و ایدئولوژیکی‌اش را در ایران از سرگرفت. در نخستین انتخابات مجلس بررسی قانون اساسی (مجلس خبرگان)، در پی سیاست حزب که برای ورود به عرصه تصمیم‌گیری در ایران پس از انقلاب تقلا می‌کرد، نامزد حزب برای ورود به مجلس

شد و نزدیک به پنجاه هزار (۴۷۲۲۵) رأی آورد (کیهان، ۱۳۵۸: ۳).

انقلاب اسلامی بارقه امید در طبری پدید آورد. او در چارچوب مواضع حزب توده پس از انقلاب که در پی کسب جایگاهی در ساختار قدرت بود، تکاپوی نظری‌اش را آغاز کرد. حتی کوشید زمینه نظری برای سازش میان اسلام و مارکسیسم ارائه دهد.^۱ طبری نگران ناکامی انقلاب بود. او به وجه ضدامپریالیستی انقلاب بهای بیشتری داد و رویارویی با امپریالیسم را ماهیت انقلاب دانست و با لحنی مشفقانه از انحراف انقلاب به دیگر سو انداز داد. نظرش به انقلابیون ایران بود و با بررسی ناکامی جنبش‌های انقلابی اروپا که تکیه بر خلق نداشتند، این پیام را داد که انقلاب ایران نیز می‌تواند در گرداب شکست غوطه‌ور شود. او با استناد به آزادی احزاب در قانون اساسی و گفته‌های امام‌خمینی مبنی بر آزادی گروه‌های سیاسی که قیام مسلحانه نمی‌کنند، کوشید فعالیت حزب را رسمیت بخشد و با حمایت از «خط امام»، ادامه فعالیت حزب توده را تضمین کند (طبری، ۱۳۶۱ ج: ۲۳ و ۱۰-۶؛ همو: ۱۳۸۶، ۲/ ۲۷۸ و ۴۵؛ همو، ۱۳۵۸ الف: ۱۰۸-۱۰۷ و ۶۹-۴۸ و ۲۲-۲۳؛ همو: ۱۳۶۱ الف، ۷۵-۴۹ و ۱۰-۸).

طبری در کنار فعالیت حزبی‌اش، در مناظره‌های تلویزیونی به نمایندگی از حزب توده ایران شرکت کرد و آن را فرصتی مناسب برای ارائه دیدگاه‌هایش یافت تا در باب مسائلی چون اصول دیالکتیک، تکامل، تضاد و حرکت در برابر جهان‌بینی الهی و آرای اسلامی نظراتش را بیان کند، اما از ۱۳۶۰ حزب او را به انزوا برد و ارتباطاتش را محدود و مانع از شرکت او در نشست‌های حزب شد. دلایل حصر او در خانه‌ای در نیاوران، چه به دلیل حفاظت از او (فرهمندراد: ۱۳۹۷، ۴۵۸) و چه به سبب هم‌خوان نبودن دیدگاه‌هایش با چارچوب رسمی حزب (حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی: ۱۳۸۷، ۱۱۱۸)، حاکی از تفاوت آرای طبری با رهبری بود. باین‌همه به شخص کیانوری دبیر کل حزب وفادار بود و پس از آگاهی از دستگیری کیانوری، بدون او و هم‌حزبی‌هایش راهی برای خود متصور نبود.

در پی فروپاشی حزب توده و دستگیری سران آن، طبری در ۷ اردیبهشت ۱۳۶۲ دستگیر و زندانی شد. به گفته هاشمی رفسنجانی (۱۳۸۵: ۹۹) در اردیبهشت ۱۳۶۳، امام‌خمینی با آزادی او موافقت کرد و قرار شد در خانه‌ای در شمال تهران اسکان یافته و زیر نظر باشد.^۲ در این

۱. حزب توده برای پایداری در دل جامعه مذهبی و سنتی ایران، از همان آغاز زیست و فعالیت سیاسی‌اش، هوشمندانه تضاد مارکسیسم با روح مذهب اسلام را نفی می‌کرد و بر سنخیت ایدئولوژی حزب با جریان دین‌داری و مذهب توده مردم تأکید می‌ورزید؛ برای آگاهی بیشتر (نک. محرم‌خانی و عنبرمو: ۱۳۹۳: ۱۳۷-۱۳۵؛ همو، ۱۳۹۳: ۱۴۴-۱۴۰).

۲. طبری ظاهراً بلافاصله آزاد نشد. در اسناد بازجویی مربوط به مرداد ۱۳۶۳، گزارشی از دکتر احمد برکات است

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۶۹

میان گفته شد که طبری از مارکسیسم گسسته و دین‌دار شده و در نقد مارکسیسم و حزب توده آثاری نگاشته است. او از آن‌پس به همایش‌ها دعوت شد، مصاحبه‌های مطبوعاتی کرد و مابقی عمرش را به مطالعه و پژوهش گذراند و در ۹ اردیبهشت ۱۳۶۸ در هفتاد و دو سالگی درگذشت (اعتمادزاده، ۱۳۷۰: ۱۱۶ و ۱۱۴ و ۱۱۰؛ خسرو شاهی، ۱۳۹۲: ۶۳؛ طبری، ۱۳۶۷: ۱۶).

بازگشت از مارکسیسم

تحول فکری و تألیف آثاری در رد مارکسیسم در سال‌های پایانی زندگی، طبری را به چهره‌ی جنجالی بدل کرد. این تحول فکری امری قابل تأمل و باورناپذیر بود و نمی‌شد آن را به‌سادگی پذیرفت. گمانه‌زنی‌های گوناگونی صورت گرفت که دیرتر به آن خواهیم پرداخت. اینک رسالت جدید او به‌عنوان فردی نو دین و بازگشته از مارکسیسم، نقض کوشش‌های نظری پیشینش بود و فرصتی برای جبران آموزش‌هایی که به جوانان با هدف آفرینش جامعه‌ای جدید با معیارهای مارکسیستی داده و موجب بقا و باروری اندیشه‌ی حزب و جذب جوانان به آن شده بود. نظیر آنچه در آثارش مانند *آموزش فلسفه علمی یا بنیاد آموزش انقلابی و الفبای مبارزه*، *جهان‌بینی و فلسفه مارکسیسم - لنینسم* و احکام عملی آن را به زبان ساده برای جوانان تشریح کرده بود. با آنکه نظام فکری مارکسیسم دیگر جایی در عرصه سیاسی و اجتماعی ایران انقلابی نداشت، از طبری به‌عنوان مناسب‌ترین فرد برای بی‌اعتبارکردن حزب توده، امحای اندیشه‌ی چپ و فروریختن اساس آن استفاده شد. حزب به‌عنوان زائده سیاست شوروی در ایران و نیز نحوه عملکردش در جنبش‌های ملی، پیش از آن نیز از اعتبار ساقط شده بود.

باین‌همه رسالت سنگین افشای ماهیت اصلی حزب به عهده طبری گذاشته شد. او برای نشر افکار جدید نیازمند فضایی آرام بود تا آثارش را در تضاد با آرای پیشینش تدوین کند؛ لذا از زندان به خانه‌ای امن انتقال یافت و از آن‌پس اهتمامش در مصاحبه‌ها، گفتارها و نوشتارهایش نقد مارکسیسم و حزب بود که در نشریاتی چون *اطلاعات* و *کیهان* به چاپ رسید تا جوانانی را که به سراب مارکسیسم سوق داده بود به «سمت نهج حق» هدایت کند (طبری، ۱۳۶۳: ۱۲). در آثارش چون *بازگشت از مارکسیسم، شناخت و سنجش مارکسیسم، و کژراهه* که در فاصله ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۸ (فاصله بازداشت تا پایان زندگی‌اش) نگاشت، در این مسیر گام برداشت. *کژراهه* مهم‌ترین اثرش در این زمینه که توبه‌نامه او نیز محسوب می‌شود، ابتدا در روزنامه

که طبری را در زندان توحید معاینه کرده و از سلامتی و رضایت‌بخش بودن حال عمومی وی خبر داده است (بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی: ۱۳۶۳، پرونده ۱۸۳۰۶، ۷۱).

اطلاعات به صورت کوتاه چاپ شد و به گفته خودش «برادران توصیه کردند این متن را تکمیل کنم» (بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی: ۱۳۶۴، پرونده ۱۸۳۰۶، ۱۰۴؛ طبری: ۱۳۶۳، ۱۲).

گمانه‌زنی‌ها در تحول یک اندیشه

حضور طولانی در ساحت ایدئولوژیک مکتبی سیاسی در نزدیک به نیم سده، انسانی اندیشمند و صاحب نظر را به جامعه شناساند که خود مرجعی برای شناخت آن مکتب شد. طبری اندیشه‌وری بود که در مکتب مارکسیسم در ایران به مرجعیت رسید، اما به یک بار شنیده شد که طبری خدانشناس و دین‌دار شده است. باور این امر به آسانی میسر نبود و طبیعی بود که گمانه‌زنی‌هایی صورت گیرد و گرویدن طبری به دین در دلایلی ذکر شود که عمدتاً سست و بی‌پایه بودند.

هرچند این گمانه‌زنی‌ها اندک و پراکنده است، برای روشن شدن مطلب، آن‌ها را در دو دسته جدا بررسی می‌کنیم: نخست دیدگاهی که بر پذیرش تحول راستین طبری اصرار دارد و تردیدی در توبه او را نمی‌پذیرد؛ در دسته دوم، برخی بر این باورند که بازگشت طبری از مارکسیسم، نه در سیر طبیعی که در نتیجه استعمال دارو یا سندروم استکهلم^۱ و وابستگی عاطفی‌اش در زندان بوده است. برخی دیگر نیز اساساً چنین تحولی را باور ندارند. دیدگاه نخست رسمی‌ترین روایت است که تأثیر انقلاب اسلامی را دلیل اصلی تحول فکری طبری و مطالعه آثاری از ملاصدرای علامه طباطبایی و مرتضی مطهری در دوران بازداشتش را عامل بازگشت از مارکسیسم و روی‌آوری‌اش به اسلام دانسته است.^۲

اگر بازنگری طبری در تفکر گذشته‌اش متأثر از انقلاب اسلامی بود، می‌بایست در چهار سالی (فاصله بازگشت به ایران تا بازداشت) رخ می‌داد که در فضای انقلابی قلم می‌زد، نه زمانی که اختیار قلم را از کف داد و نوشت آنچه باید می‌نوشت. همان‌گونه که در بازگشت از مارکسیسم «علاقه پرشور مردم... به انقلاب و جمهوری اسلامی و رهبر آن» را دلیل جست‌وجو و یافتن حقیقت دانسته است (۱۳۶۳: ۱۳). باورپذیر نبودن این امر از آن روست که او در این چهار سال شور و اشتیاق مردم را می‌دید، اما بیش از پیش می‌کوشید اسلام را با مارکسیسم آشتی دهد و حقانیت مارکسیسم را روشن نماید. برای سنجش این مسئله با کاویدن آثارش در این

1. Stockholm Syndrome

۲. حزب توده از شکل‌گیری تا فروپاشی (۱۳۶۸-۱۳۲۰)، تهران، ۱۳۸۷، در پیوست پایانی کتاب، میحتی با عنوان «تحول طبری: مرگ یک ایدئولوژی، اهمیت و جایگاه طبری» (۱۱۱۲-۱۱۴۰) آمده که روایت رسمی از این تحول را به دست می‌دهد.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۷۱

دوره، صحت و سقم تأثیر انقلاب اسلامی را در بازگشت وی از مارکسیسم در می‌یابیم. برخی مسائل *حاد انقلاب ایران* (چاپ ۱۳۵۸) از نخستین آثارش پس از بازگشت به ایران است که در آن با تأکید بر گوهر انقلابی و دوران‌ساز مارکسیسم-لنینیسم، وظیفه حزب توده را معرفی غنا و چندسویه‌گی آن به جامعه ایران می‌داند و معتقد است تنها «راهنمای عمل و اسلوب تفکر» مارکسیسم-لنینیسم است و «انقلاب بزرگ خلق» را دوره گذار به جامعه آرمانی‌شان تلقی می‌کند (۱۳۵۸ الف: ۱۰۵ و ۴۷ و ۳۴).

طبری در همین فضای انقلابی کوشید فهم نادرستی که در دوره پهلوی از بینش مارکسیسم-لنینیسم القا می‌شد، بزداید و نظریه‌پردازان انقلابی و روشنفکران را بر آن دارد که تعریفی جدید از این بینش ارائه دهند. در جلد دوم *نوشته‌های فلسفی و اجتماعی* که در فاصله سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰ تألیف شد و نیز در مقاله‌هایش در *مجله دنیا*، طبری بر محرک بودن «ایدئولوژی نوین اسلامی» در حدوث انقلاب اذعان دارد، اما برای او محتوای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی انقلاب مهم است که باور دارد ایدئولوژی اسلام از اهمیت آن نکاسته و معتقد است اگر در رأس انقلاب پرولتاریا بود با سرعت بیشتری به سوی سوسیالیسم پیش می‌رفت (۱۳۸۶: ۲/ ۲۷۸-۲۶۰-۲۵۶؛ ۱۳۵۸ ج: ۱۱، ۹-۸).

روشن است انقلاب برای طبری امر مبارکی بود و آن را می‌ستود، اما نه از حیث شکل بروز آن که جنبشی اسلامی بود، بلکه از جنبه محتوای تاریخی‌اش برای او اهمیت داشت. تلقی‌اش از انقلاب، گذار به جامعه سوسیالیستی بود و جنبش مردم را در مسیر تحقق آن می‌دید و به دیدگاه نظریه‌پردازان شوروی که میان انقلاب‌های رهایی‌بخش و سوسیالیسم پیوندی عمیق قائل بودند، ایمان کامل داشت. او می‌دانست ایران در مرحله انقلاب سوسیالیستی نیست و در اندیشه آن بود تا ایران اسلامی را وارد مرحله گذار کند. او انقلاب را «طلیعه‌ای برای ورود ایران به مدار شوروی» می‌دانست (کریمی حکاک، ۱۳۹۹: ۷۷).

در *جستارهایی از تاریخ* (۱۳۶۱)، نیز از تحركات انقلابی جوامع و تشدید نبرد طبقاتی و پیروزی و شکست خلق‌های انقلابی نمونه‌های فراوانی آورده تا بر انقلابیون ایران تکلیف کند که به کارگران و بورژوازی خرد و متوسط هوادار انقلاب تکیه کنند تا به پیروزی برسند. طبری در این کتاب با گذشت چند سال از انقلاب، همچنان بر باورهای پیشین خود اصرار داشت و در نگاه تاریخی‌اش، بر پایداری فئودالیسم تا اوایل دوره قاجار و از آن‌پس شکل‌گیری دوره سرمایه‌داری اصرار ورزید. او گفته مارکس را که انقلاب لوکوموتیو تاریخ است، در سپهر سیاسی ایران معنا می‌کرد (۱۳۶۱ الف: ۷۵ و ۵۱-۵۰ و ۱۷)؛ در سرنوشت انقلاب در گرو نظام اجتماعی-اقتصادی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۱)، با برجسته‌کردن مزایا و ویژگی‌های نظام

سوسیالیستی در همین دوره انقلاب کوشید با گزینش گزاره‌هایی چون دولتی‌کردن اقتصاد همانند نظام اقتصادی جوامع سوسیالیستی و تبیین انقلاب ایران در مرحله گذار به این مرحله و پی‌ریزی بنیان‌های «جامعه نوین سوسیالیستی»، انقلاب را بدین سو سوق دهد (۱۳۶۱: ۳۲-۲۶ و ۱۴-۱۱).

این نمونه‌ها، گواهی روشن بر پایبندی طبری به مکتب مارکسیسم و نظام‌مندی آن در فضای ایران انقلابی است. بی‌شک درک او از انقلاب با توجه به سال‌ها تکاپوی سیاسی، بیش از دیگران بوده است، اما او همه ظرفیت‌های انقلاب را برای تحقق آرمان‌های سوسیالیستی‌اش می‌دید و نه تنها به جدایی از مارکسیسم نمی‌اندیشید که در پی اعتلا و نمایاندن گوهر انقلابی و دوران‌ساز آن بود. پس از بازداشت نیز در بازجویی‌هایش در فاصله ۱۳۶۴-۱۳۶۲ (از زمان بازداشت تا صدور حکم)، نمی‌توان از جدایی او از مارکسیسم نشانی یافت چه بسا با تعمق در گفته‌هایش در زندان، می‌توان به تعلق خاطر عمیقش به مارکسیسم نیز پی‌برد (بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی: ۱۳۶۴-۱۳۶۲، پرونده‌های ۱۸۳۰۶ و ۱۸۳۰۵).

وجه دیگر این روایت، تأثیر آرای اندیشمندان مسلمان چون علامه طباطبایی و مرتضی مطهری در تحول فکری‌اش بود. وقتی از طبری سخن می‌گوییم سخن از فردی است آگاه و اهل مطالعه و فکر و نظر. قاعدتاً در این چهار سال (۱۳۵۸ تا اوایل ۱۳۶۲) او به آثار این اندیشمندان دسترسی داشت و اگر در این دوره که از موهبت آزادی در فضای انقلاب بهره می‌برد متأثر از این آثار، حقانیت اسلام را درک کرده و ترک کیش و آیین می‌کرد، می‌شد از حقیقت بازاندیشی و بازنگری در آرا و افکارش سخن گفت.

در همین روایت رسمی، تفاوت ماهوی تحول طبری با دیگر مارکسیست‌ها در تراز «پدیده گورباچف» و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در دهه واپسین سده بیستم بررسی شده که قیاسی است مع الفارق. فروپاشی نظام سیاسی و انحطاط ایدئولوژی حاکم بر آن را چگونه می‌توان با تحول فردی در بند مقایسه کرد؟ به‌راستی نمی‌توان اشتراک نظری و عملی برای آن یافت. نویسنده مدعی است طبری در سال‌های ۱۳۶۳-۱۳۶۲ با اظهار شعف از ظهور گورباچف، تحولات عمیقی را در عرصه سیاسی نوید داد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را پیش‌بینی کرد (شهبازی، ۱۳۶۹: ۱۴). درحالی‌که طبری معتقد بود آمریکا «واپسین نفس‌هایش را می‌کشد» و تا سال ۱۹۹۰ شاهد طلیعه‌های جهان بدون امپریالیسم خواهیم بود (فرهمند راد، ۱۳۹۷: ۴۵۹).

گمانه دیگری که بر تحول طبری صحنه گذاشته از تحلیل روان‌شناختی مدد گرفته و روند

تحول را از منظری دیگر روایت کرده است. نظریه سندروم استکهلم^۱ که تحول طبری در قالب آن سنجیده شده، نامش را از واقعه گروگان‌گیری شش روزه در استکهلم سوئد در ۱۳۵۲/۱۹۷۳ اخذ کرده که میان گروگان‌ها و گروگان‌گیر حس هم‌دردی به وجود آمد و سبب شد گروگان‌گیر از آسیب‌زدن به گروگان‌ها خودداری ورزد. برای باورپذیری جدایی طبری از مارکسیسم، این نظریه با او تطبیق داده شد که بتوان پذیرش هویت جدید از سوی او را باور کرد و وابستگی‌های عاطفی او در دوره زندان را دال بر پشت‌کردن به گذشته‌اش دانست (هاتفی، ۱۳۹۶).

انطباق چنین نظریه‌ای با افراد عادی و در شرایط خاص قابل اعتنا است، اما درباره فردی که صاحب اندیشه و پیرو ایدئولوژی و مکتبی جهان‌گیر بود و فراتر از دیگران می‌اندیشید، گمانه‌ای تخیلی بیش نیست. اگر غلبه احساس در وی را نیز چون دیگران بپنداریم، باز از حیث سنی و پختگی، سیطره احساس و تغییر ماهیت فکری برای فردی چون طبری امری باورناپذیر است. حکومت احساسات از ویژگی‌های دوره جوانی است که به تدریج از حد آن کاسته شده و بر عقلانیت افزوده می‌شود؛ بنابراین طبری نیز در چنین مسیری، برخلاف تجربه اولش در زندان رضاشاهی که جوان بود، در تجربه دومش، در قامت مردی پخته و صاحب‌فکر و نظر بود و این بار در برابر گروهی از بازجویان جوان و بی‌تجربه قرار داشت که در پی استحاله و خلع هویتش بودند، لذا در این برهه نه فقط قادر به کنترل احساساتش بود، بلکه در ظاهر به خواسته آنان تن داد و همراهی کرد تا مصون بماند.

حتی اگر این وابستگی عاطفی رخ می‌داد میزان آن باید تا چه حدی می‌بود که او را از باورها و برساخته‌های ذهنی‌اش بگسلد و وادارد که بر ضد حزبش که عمرش را در آن سپری کرده، عصیان کند و مارکسیسم را در آثارش نفی کند؟ برای اینکه گفته‌ها صرفاً مبتنی بر استنباط‌های ذهنی نباشد، با استناد به گزاره‌هایی از بازجویی‌اش در اوایل بازداشت، می‌توان خط بطلان بر نظریه سندروم کشید: پای‌ورزیدن بر ایمانش به جنبش سوسیالیستی که به صراحت می‌گفت ایمانم را «کماکان دارم»؛ مبراکردن حزب توده از خیانت که آن را حزبی «رنج‌دیده» با «خدمات روشنگرانه» توصیف می‌کرد و نیز اصرار در نپذیرفتن مسئولیت در تصمیم‌گیری‌های حزب برای ضربه‌زدن به انقلاب اسلامی (بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی: ۱۳۶۲-۱۳۶۴، پرونده‌های ۱۸۳۰۶ و ۱۸۳۰۵) نمونه‌هایی برای اثبات این مدعا است که زندانی مستحیل شده نمی‌تواند همچنان بر نظرگاهش اصرار ورزد و از حقانیت باورها و حزبی که به

1. Stockholm syndrome

آن تعلق داشت، دفاع کند.

در ضمن اگر حس هم‌دردی میان زندانی‌ها و زندانبانان را بپذیریم، می‌بایست این امر درباره‌ی دیگر توده‌ای‌های دربند مانند نورالدین کیانوری و مریم فیروز و محمود اعتمادزاده (به‌آذین) نیز صدق کند که شرایطی یکسان با طبری داشتند. گفته‌های کیانوری به‌روشنی نقیض این امر است^۱ که می‌گفت «این‌ها از من می‌خواهند بگو مسلمان شده‌ای برای من کاری ندارد اما همه به شما می‌خندند. من سال‌هاست می‌گویم کمونیستم و مسلمان نیستم و این را بگویم همه می‌فهمند زیر فشار این حرف‌ها زده شده» (موسوی تبریزی، ۱۳۹۹: ۳) یا اعتمادزاده به‌رغم آنکه به خداپاوری رسیده بود، اما تن به خواست زندانبانان نداد و گفت «از من می‌خواهند چیزی بنویسم، آن چیزی که برادران می‌پسندند... همان که طبری خود را بدان ملزم کرده است، من نمی‌خواهم» (اعتمادزاده، ۱۳۷۰: ۱۲۱).

در این میان برخی از هم‌حزبی‌های طبری با استناد به تفاوت اندیشه و نگرش وی، تحول او را در امتداد این تفاوت و دوگانه‌اندیشی وی دانستند. آنان با انکار مارکسیست‌بودن طبری، مدعی شدند که او اعتقادی به کمونیسم نداشته (اسکندری، ۱۳۶۸: ۲۴۴) و ماتریالیسم را به‌منزله‌ی نفی اصول اخلاقی پنداشته و از آن در جهت منافع خود بهره می‌برده است (خامه‌ای، ۱۳۷۲: ۱۹۷). براین‌اساس اعلام دین‌داری او را باور کردند. این دیدگاه بیش از آنکه مبتنی بر واقعیت باشد، به نظر می‌رسد با متهم کردن او به کمونیست نبودن که بزرگ‌ترین گناه در دستگاه حزب محسوب می‌شده، ناشی از غرض‌ورزی‌های مخالفان جناحی‌اش بوده است. طبری مانند هر پژوهنده‌ی آگاه، فردی مطلق‌اندیش نبود، نسبی‌گری در نظرگاهش به‌عنوان نظریه‌پرداز و در تبیین تاریخی‌اش در جایگاه مارکسیست تاریخ‌نگار^۲ به‌روشنی نمود داشت.

۱. کیانوری در بهمن ۱۳۶۸ در نامه‌ای به آیت‌الله خامنه‌ای، گفته‌های مجید انصاری، رئیس سازمان زندان‌ها را رد کرد؛ انصاری گفته بود که وی (کیانوری) در جلسه‌ای در حسینیه‌ی زندان اوین «در رد مارکسیسم و درستی اسلام» سخنرانی مبسوطی کرده و عده‌ی زیادی از حاضران در پی این سخنرانی نسبت به مارکسیسم ابراز انزجار کرده‌اند. او نوشت «این ادعای ایشان به کلی دروغ بود» و از وی خواسته که آن را تکذیب کند. کیانوری همچنین در این نامه یادآور شده که معاون انصاری از وی خواسته است که با دست کشیدن از اعتقاداتش و مسلمان‌شدن، در وضعیت بهبودی حاصل شود، اما وی پاسخ داده که حاضر است اعدام شود و به ریاکاری و دروغ تن ندهد (بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی: ۱۳۶۸، پرونده ۷۵۰۹، ۱۳-۱۰).

۲. طبری در کتاب برخی بررسی‌ها پیرامون جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران، برای تبیین تاریخ ایران کوشید به دور از مطلق‌اندیشی، «ویژگی» و «تنوع» سیر تاریخی ایران را برجسته کند و جلوه‌ی دیگرگون از نظام اقتصادی و اجتماعی ایران را نشان دهد. باین‌همه او نه تنها نتوانست الگوی مطلوبی ارائه دهد و ویژگی و تنوع ایران را پایه‌ی اصلی صورت‌بندی تکامل ایران قرار دهد، بلکه مختصات تاریخ ایران را در کالبدی گنجانده که

چه این دوگانگی اندیشه، زمینه‌ساز ادعاهای برخی در ایجاد تحول فکری طبری شد. آشنایی وسیع او با عرفان، فلسفه، جامعه‌شناسی و مفاهیم فرهنگی، در نگاه غیر متعارفش (در قیاس با دیگر مارکسیست‌های ایرانی) به تاریخ و اجتماع تأثیری ژرف به جا گذاشت.

او می‌کوشید ابعاد گوناگون پدیده‌های تاریخی و اجتماعی را ببیند و تک‌بعدی نپنداشد. از همین رو با سنخ ویژه فکری‌اش، گاه متعارض و زمانی متناظر با مارکسیسم کلاسیک جلوه می‌کرد. این دوگانگی متأثر از علاقه‌مندی‌اش به حزب توده نیز بود که ناگزیر شد در عین وفاداری به حزب، دیدگاه متفاوتش را نیز داشته باشد؛ لذا تسلیم تضادی شد که پیامد آن دوگانگی نظری و ابهام در باورش به مارکسیسم بود.

طبری در نتیجه همان دوگانه‌اندیشی، تردیدهایی در برخی از اصول مارکسیسم داشت و در خفا به معتمدانش بیان می‌کرد. باور طبری به مارکسیسم مانع ندیدن خطاها و ضعف‌های آن نبود. چنان‌که پای ماتریالیسم دیالکتیک را در برخی موارد لنگ می‌دانست (فرهمند راد، ۱۳۹۷: ۲۴؛ امیر خسروی، ۱۳۹۹: ۲)، اما تحول ناگهانی طبری و رسیدن از جهان‌بینی مادی به خداباوری، نه تحولی در امتداد اندیشه متفاوتش بود و نه اساساً از بُن چنین تحولی واقعیت داشت. با این وصف واقعیت امر چیست؟

واقعیت تحول طبری

آنچه به‌عنوان گسست او از مارکسیسم نمود یافت، نه تبلوری از تحول فکری‌اش در سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۸ بود و نه دوگانه‌اندیشی‌اش، بلکه با روحیه و خصایص ذاتی‌اش پیوندی عمیق داشت. کسانی که طبری را از نزدیک می‌شناختند، او را فردی شکننده، محتاط و بسیار ترسو توصیف کرده‌اند که در برابر جریان حاکم، چه در دوران کمالش به‌عنوان ایدئولوگ حزب و چه در دوره زندان، ضعفش بر کسی پنهان نبود (کیانوری، ۱۳۷۱: ۱۷۶؛ کشاورز، ۱۳۸۰: ۲۶۹؛ خجسته رحیمی، ۱۳۹۲: ۹۸؛ پرتوی، ۱۳۶۲: ۹۲). اعتماد زاده (۱۳۷۰: ۱۱۶) این رفتار او (تبعیت از قدرت حاکم) را ناشی از ترس و «دلبستگی حریصانه به زندگی» می‌دانست.

جلال آل‌احمد (۱۳۷۹: ۱۰۹-۱۰۵) نیز در توصیف «خدادخان» که برگرفته از شخصیت طبری است به ضعف‌های او اشاره می‌کند. سویه‌ای دیگر از روحیات طبری، طبع ظریفش بود که چون «برگ گل» توصیف شده است. چنین فردی قطعاً نمی‌توانست در برابر سختی‌ها تاب

تداعی‌گر نظام‌های پنج‌گانه یا همان سیر تک خطی است. همین امر دوگانه‌ای را آفرید و محملی برای دوگانه‌اندیشی او شد.

بیاورد. عافیت‌اندیشی و ترس از دست‌دادن موقعیتش، او را به فردی بدل کرد که همواره با جریان غالب در حزب هم‌سو بود و در درگیری‌های جناحی می‌کوشید مناسباتش با هیچ‌یک از طرفین تیره نشود و هم‌زمان نظر مخالف و موافق را تأیید می‌کرد و از مناقشه و جدل پرهیز داشت (عمویی، ۱۳۹۹: ۳/ ۱۰۶۹؛ کشاورز، ۱۳۸۰: ۲۶۵-۲۶۶؛ انصاری، ۱۳۷۵: ۸۹؛ شهران طبری، ۱۳۹۹: ۷۶).

همچنین او را فردی دنباله‌رو دانسته‌اند که در تصمیم‌گیری‌های حزب رأی مستقلی نداشت. تابع محض نظرات حزب کمونیست شوروی بود. تصور او از توانایی‌های نظامی و فنی شوروی، بُعدی افسانه‌ای داشت (پرتوی، ۱۳۶۲: ۹۴؛ فیروز، ۱۳۷۳: ۱۱۶-۱۱۷؛ فرهمندراد، ۱۳۹۷: ۴۵۹). افزون‌بر این خصیصه‌های شخصی، حزب نیز با دادن جایگاه خاص، او را از سختی‌هایی که دیگران متحمل می‌شدند، دور نگاه می‌داشت. در دوره اقامتش در مسکو در خانه‌ای سکونت داده شد که پیش‌تر به رئیس‌جمهور آلمان دموکراتیک تعلق داشت. این امتیاز ویژه‌ای بود که دیگر سران حزب از آن بهره‌ای نداشتند. به گفته کیانوری (۱۳۷۱: ۵۲۷) «همیشه اولین مکان استراحت در بهترین نقاط متعلق به طبری بود».

این خصوصیتی است که طبری سالیان سال با آن زیسته و شناسه اصلی برای کسانی بوده که او را با این خصوصیات توصیف کرده‌اند. اینک که حزبش فروپاشیده، هم‌زمانش زندانی شده و خود نیز در انتظار مجازات است، بیش از گذشته این خصیصه‌ها در او قلیان کرده و برای رهایی‌اش به کار می‌آیند. مقصود اصلی در بیان این خصوصیات، خدشه‌دار کردن شخصیت یا فروکاستن طبری به فردی تن‌آسا و بی‌قیدوبند نیست، بلکه صرفاً برای نشان‌دادن روحیاتش در مواجهه با سختی‌ها و بیم و واهمه‌ای است که با قرارگرفتن در شرایط ناخوشایند بر او مستولی شد و ناگزیر برای غلبه بر آن به همراهی با صاحبان قدرت تن داد.

گرچه او در آغاز ایستادگی کرد و در اعتراض به خواسته‌های بازجویان به تندی گفت می‌خواهید «من آنچه را که خودم می‌دانم یا می‌فهمیدم نگویم و درست آن چیزی را بگویم که شما مایل هستید. عملاً با چانه‌زدن در سر هر کلمه می‌خواهید مرا به... اعتراف به طیب‌خاطر به قبول چیزهایی که در دوران آزادی آن‌ها را فرعی یا... جز سیاق عادی کار می‌دانستم بکشانید»^۱ (بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی: ۱۳۶۲، پرونده ۱۸۳۰۵، ۷۶). اما شواهد و قرائن حاکی از

۱. طبری در ماه‌های نخست بازداشتش به شدت زیر فشار بود و در بازجوی‌هایش به تحقیر، به‌کاربردن کلمات زننده و تهدید دائمی بازجوها به سپردن کارش «به دست دیگران یعنی شکنجه و تعزیر» اشاره می‌کند (بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی: ۱۳۶۲، پرونده ۱۸۳۰۵، ۷۶).

آن است که او به شدت زیر فشار روحی و جسمی قرار داشت^۱ و از آنجا که پیر و مریض بود و در خرداد ۱۳۶۲ یعنی در ماه دوم بازداشتش نیز دچار سکتۀ مغزی شده و به قول خودش «مردی خرد شده» بود، به تدریج از مقاومت دست کشید. او به روشنی دریافت باید سیاستی بیندیشد تا ضمن درامان ماندن تمام باورهایش، بقایش نیز تضمین گردد و از اعدام و سختی های زندان در امان باشد. گسست از مارکسیسم شرط اصلی رهایی اش بود؛ لذا آن را با جانش معامله کرد و در دفاعیه اش گفت «با قبول ایدئولوژیک اسلام و مذهب اسلام و نوشتن مقالات زیادی در رد و نقد مارکسیسم، من دینم را ادا کرده ام و از دادگاه می خواهم که با توجه به سن و سال من و وضعیت جسمی مجازات عادلانه ای برایم معین شود» (بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی: ۱۳۶۳، پرونده ۱۸۳۰۵، ۹۷؛ ۱۳۶۴؛ پرونده ۱۸۳۰۶، ۹۴)؛ بنابراین هوشمندانه در قالب فردی پشیمان و خسته از گذشته اش قرار گرفت و از آنجا که عافیت طلب و خواهان آرامش بود، با جریان حاکم هم سو شد و تسلیم گردید و راه تقیه را در پیش گرفت که شیوه ای برای حفظ جان و پاسداری از اندوخته های فکری و ایمانی بود که سالیان دراز با آن زیسته و کوچک ترین خدشه بر آن ها را بر نمی تافت. بی شک می دانست گفته ها و نوشته هایش موجی از تنفر را در میان دوستان و هم فکرانش برمی انگیزد، اما شاید امیدوار بود آنان با آگاهی دریابند که تألیف آثارش در زندان از سر استیصال و ناگزیری برای حفظ بقا بوده است.

اما پذیرش اسلام از سوی او ناپاوری بسیار را به دنبال داشت. شعبۀ اول دادگاه انقلاب اسلامی با اطمینان «ادعای او مبنی بر توبه» را «تماماً عاری از حقیقت» و «برای فرار از تحمل کیفر و مجازات» دانست و او را «از ائمه کفر و الحاد و از مصادیق بارز مفسد فی الارض» خواند (بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی: ۱۳۶۴، پرونده ۱۸۳۰۵، ۱۱۰). عبدالله برهان

۱. عبدالکریم سروش در ۱۴ دی ۱۳۹۵ روایتی از دیدارش با طبری در سال ۱۳۶۳ دارد که او را از زندان به خانۀ محمدتقی جعفری آوردند و او «حال و روز خوشی نداشت و دهان و فکش گویا شکسته یا کج شده بود. جعفری می خواست با وی مجاجه کند، اما من خوش نداشتم که با اسیری در بحث شوم». سروش همچنین در اشاره به پایداری طبری به باورهایش می نویسد زمانی که «آقای جعفری سخنی در نقد شوروی گفت احسان تکانی خورد و دفاعی غیورانه کرد» (عبدالکریم سروش «به کجای این شب تیره بیاویزم قباي ژنده خود را» منتشر شده در <http://news.gooya.com>: <http://www.zeitoon.com>), مورد دیگری که سروش درباره اوضاع طبری روایت کرده مربوط به نامۀ طبری به اوست که در سایت ایرانی منتشر شده بود. او در ادامۀ توضیحاتش درباره این نامه، به زمانی اشاره می کند که خود وی تحت بازجویی قرار داشت و یکی از بازجوها به وی گفته بود «ما فلانی (طبری) را به راحتی وادار به اعتراف و تمکین کردیم و شما هم چنین مسیری را طی خواهی کرد» (منتشر شده در <https://kabarfarsi.com> : <http://www.ensafnews.com>).

(۱۳۶۸: ۱۵۷) مؤلف *بیراهه*، در نقد کتاب *کثرراهه*، نیز مسلمان شدن طبری را از «مقوله اسلام‌خواهی ابوسفیان» و نشانی از نفاق و دروغ دانست. برخی از اهالی فکر و نظر نیز اعلام دین‌داری‌اش را جدی نگرفتند و آن را باور نکردند.

اعتمادزاده^۱ که در ماه‌های پایانی زندگی طبری با او در خانه‌ای نگهداری می‌شد، دین‌داری و نفی مارکسیسم از سوی طبری را «برای چند روز بیشتر زنده ماندن» دانست و پس از درگذشتش، افسوس خورد که با بار سنگینی از «دورویی و ناراستی» رفت (۱۳۷۰: ۱۲۳-۱۲۲). به اعتقاد تقی آزاد ارمکی (۱۳۹۷: ۴۱-۴۲) اندیشه طبری نمی‌توانسته تفکر جدیدی را ایجاد کند. جایگزین آن مارکسیسم، اساساً مارکسیسم دیگری می‌شد که کمی به فهم جامعه ایران و سلطه و فقر میل پیدا می‌کرد.

مرتضی مردیها (۱۳۹۷: ۴۶) نیز توبه طبری را به دلایلی خاص جدی تلقی نکرد. بابک امیر خسروی (۱۳۹۹: ۲) در درستی آنچه طبری پس از زندان نوشته شک دارد و آن را «نتیجه بازنگری آگاهانه و صادقانه در افکار و اعتقادات گذشته» وی نمی‌داند و معتقد است وضعیت دشواری که در آن قرار داشته، قطعاً «محملی برای یک بازنگری ژرف و اندیشه‌ورانه» نبوده است. مصطفی رحیمی (۱۳۹۰: ۱۶۴) *کثرراهه* را که توبه‌نامه طبری است، «نمونه کامل اهل انحطاط و خباثت» می‌داند و گمان نمی‌کند «در هیچ جای دنیا نظیر و قرینه‌ای داشته باشد» و معتقد است پایمال کردن حقیقت «حتی در ضمن اعتراف‌نامه واقعاً از حد تخیل درمی‌گذرد».

در این میان کسانی نیز چون شاهرخ مسکوب (از اعضای سابق حزب توده و از منتقدان آن) بودند که به نظر می‌رسد توبه طبری را باور کرده، اما آن را نه در جهت تعالی که فراتر از پوچی و بیهودگی و «نوعی تباهی درون و بیرون» دانسته است (۱۳۷۹: ۱/ ۱۹۳). باورمندانی نیز هستند که بازگشت او را از مارکسیسم تأیید کرده و آن را توبه واقعی می‌دانند. محمدعلی کاتوزیان (۱۳۹۷: ۵۸) از آن جمله است که بازگشت طبری را خیلی پیش از انقلاب می‌داند، اما معتقد است وابستگی‌اش به حزب توده سبب شد از آن تقیه کند.

بی‌شک طبری وابسته حزب بود، اما او حزب را قالبی تهی از ایدئولوژی تصور نمی‌کرد. حزب با تفکر مارکسیستی پیوندی عمیق داشت و وابسته‌های حزب، پیرو دیدگاه‌ها و آرای آن بودند که برگرفته از نظام مارکسیسم بود. با این همه طبری به مارکسیسم انتقادهایی داشت و

۱. اعتمادزاده خود نه با نفی کلی مارکسیسم موافق بود و نه با تصدیق کلی و همیشگی آن، اما رفتار طبری در نفی مارکسیسم را تابعی از خصوصیاتش دانست و نوشت «او هم آن‌ور و هم این‌ور آب همیشه نوکر خان بوده است نه نوکر بادنجان» (۱۳۷۰: ۱۲۳). فریدون کشاورز هم معتقد بود «اگر طبری به ایران نیامده بود و گیر نمی‌افتاد تغییر عقیده نمی‌داد. او نوکر حاکم منصوب بود نه نوکر حاکم معزول» (۱۳۸۰: ۲۶۹).

این گونه نبود که نگاهی مطلق‌گرا به آموزه‌های آن داشته باشد. گاهی در آثارش مانند چند مسئله اجتماعی و پنج‌جابه بی‌اعتنا به مباحث مارکسیستی، به علایق دیگرش می‌پرداخت، اما ایمانش به مبانی نظری مارکسیسم - لنینیسم بی‌تردید خدشه‌ناپذیر بود و به گفته امیر خسروی (۱۳۹۹: ۲) اگر آن را باور نداشت، حداقل سکوت می‌کرد. کسی او را وادار نکرده بود در ستایش اصول مارکسیسم روسی هزاران صفحه مطلب بنویسد.

نتیجه‌گیری

طبری مبارزی فرهنگی بود که هویتش را در متن حزب می‌جست و خارج از آن راهی برای خود متصور نبود. او مرد سیاست نبود و مبارزه را از دریچه فرهنگ و فعالیت‌های ادبی و علمی می‌دید. سیاست‌ورزی نمی‌دانست، اما در مسیر سیاست گام برمی‌داشت. اگر به اهمیت استقلال فکری واقف بود، فرصت آن را داشت تا از حزب جدا شود و آزادانه به آرای بی‌پروا که گاه در تعارض با خطوط رسمی حزب بود، اما دل‌بستگی‌اش به حزب بیش از آن بود که بهایی به آن بدهد؛ بنابراین ماند و به دوگانگی تن داد. او در آرای خود مطلق‌اندیش نبود و می‌دانست که حتی در مکتب مارکسیسم نیز خطا وجود دارد و به‌رغم دل‌بستگی‌اش، به آن اذعان می‌کرد و نادیده نمی‌انگاشت و به تفاوت‌ها می‌اندیشید. در بازگشت به ایران، فضای انقلابی بستری فراهم کرد تا برای برپایی جامعه سوسیالیستی بکوشد. صبغه مذهبی انقلاب او را واداشت تا سازگاری اسلام و مارکسیسم را طرح کند و نشان دهد مکتب الحادی مابیتی با مکتب الهی ندارد. اما غافل از آن بود که نگرش توحیدی و مادی‌گرا نمی‌تواند هم‌نشین هم باشند. زمانی که دربند شد دریافت باید سیاستی بیندیشد تا هم اندوخته‌ها و باورهایش را حفظ کند و هم از گزند و سختی‌های زندان در امان ماند. از آنجاکه عاقبت‌اندیش بود و خصوصیات اخلاقی ویژه‌ای داشت، به تقیه روی آورد و با اعلام دین‌داری و گسست از مارکسیسم در حاشیه امن قرار گرفت. این فرصتی بود تا در روزگار پیری همچنان بخواند و بنویسد هر چند نوشته‌هایش مسیر دیگری را پیمود، خود می‌دانست آنچه می‌اندیشد با آنچه می‌گوید و می‌نویسد، تفاوت از زمین تا آسمان است، اما نه ایمانش سست گردید و نه دچار تناقض‌های فکری شد و به روشنی دریافت برای صیانت بنایی که از جوانی تا پیری ساخته و با دل‌بستگی و ایمان کامل آن را استوار کرده، راهی جز این وجود ندارد. خلق و خویش که در زمان فعالیت حزبی، در نظرگاه یارانش ناپسند و سخیف جلوه می‌کرد، این بار در دوران بند موجب رهایی‌اش شد.

منابع

کتاب‌ها و مقالات

- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۹۷) «حیات خلوت روشنفکران»، قلم یاران، (۱۲)، ۴۴-۴۱.
- آل‌احمد، جلال (۱۳۷۹) *زن زیادی*، تهران: فردوس.
- اسکندری، ایرج (۱۳۵۷) «دورنمای نویدبخش اتحاد نیروهای میهن پرست و آزادی خواه در مبارزه برای برانداختن رژیم استبدادی شاه»، دنیا، (۸)، ۳۹۴-۳۸۸.
- _____ (۱۳۶۸) *خاطرات سیاسی*، تهران: علمی.
- اعتمادزاده، محمود [۱۳۷۰] *بار دیگر و این بار...* (جزوه چاپ نشده)، [تهران].
- انصاری، صادق (۱۳۷۵) *از زندگی من: پایه پای حزب توده ایران*، لس آنجلس: کتاب ایران، *بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی*: (۱۳۶۸ و ۱۳۶۴-۱۳۶۲)، پرونده‌های ۱۸۳۰۵ و ۱۸۳۰۶ و ۷۵۰۹.
- امیر خسروی، بابک (۱۳۹۹) «رابطه طبری و کیانوری در ظاهر دوستی بود و در باطن دشمنی»، شرق، (۳۹۳۵)، ۲.
- برهان، عبدالله (۱۳۶۸) *بیراهه*، تهران: بی نا
- پرتوی، محمدمهدی (۱۳۶۲) «بازجویی محمدمهدی پرتوی از اعضای حزب توده ایران»، *بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی*: شماره پرونده ۲۴۱۶.
- پور پیرار، ناصر (۱۳۶۹) «دانش طبری هیا هو یا واقعیت» *کیهان هوایی*، (۸۹۱).
- _____ (۱۳۷۰) «زیرکی های نخودی آقای بهنود» *کیهان هوایی*، (۹۴۷).
- جمالی، حسین؛ نوریان دهکردی، نگین (۱۳۸۶) «پارادوکس های گفتمان احسان طبری و مدرنیته بی معنا»، *حقوق و علوم سیاسی*، (۶)، ۹۰-۶۱.
- حزب توده: *از شکل گیری تا فروپاشی (۱۳۶۱-۱۳۲۰)*، (۱۳۸۷) به کوشش جمعی از پژوهشگران، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی.
- خامه‌ای، انور (۱۳۶۸) «طبری همواره در پی معلومات و اطلاعات تازه بود» (گفت و گو)، گفت و گوکننده: غلامحسین ذاکری، آدینه، (۳۶)، ۱۴.
- _____ (۱۳۷۲) *خاطرات سیاسی*، تهران: گفتار.
- خجسته رحیمی، رضا (۱۳۹۲) «گریز از سرسپردگی: درباره داریوش آشوری که ترجیح داد گوشه بگیرد و سفیر فرهنگ بماند»، *اندیشه پویا*، (۹)، ۹۹-۹۸.
- خسروشاهی، هادی (۱۳۹۲) «کیانوری در شمایل یک حاجی بازاری: گزارشی از چند دیدار و ارتباط با اعضای حزب توده پس از انقلاب به همراه اسنادی منتشر نشده»، *اندیشه پویا*، (۱۱)، ۶۳-۶۲.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۹۰) «نامه های منتشر نشده [مصطفی رحیمی به امیر پیشداد]»، *مهرنامه*، (۱۳)، ۱۶۴-۱۶۰.
- شهبازی، عبدالله (۱۳۶۹) «طبری، تبلور اندیشه چپ از پیدایی و اعتلا تا بحران و فروپاشی»، *کیهان*

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۳، شماره ۵۹، پاییز ۱۴۰۲ / ۱۸۱

هوابی، (۸۷۳)، ۱۵-۱۴.

طبری، احسان (۱۳۲۳) «مسئله نفت»، مردم برای روشنفکران، (۱۲).

_____ (۱۳۵۸ الف) برخی مسائل حاد انقلاب ایران، تهران: شرکت سهامی خاص انتشارات توده.

_____ (۱۳۵۸ ب) دهه نخستین، تهران: آلفا.

_____ (۱۳۵۸ ج) «سخنی درباره انقلاب ایران»، دنیا، (۱)، ۸-۹.

_____ (۱۳۶۱ الف) جستارهایی از تاریخ، تهران: پیک ایران.

_____ (۱۳۶۱ ب) سرنوشت انقلاب در گروهی نظام اجتماعی - اقتصادی جمهوری اسلامی ایران،

تهران: حزب توده ایران.

_____ (۱۳۶۱ ج) نظری به سیر انقلاب کشور ما، تهران: حزب توده ایران.

_____ (۱۳۶۳) بازگشت از مارکسیسم، رم: مرکز فرهنگی اسلامی اروپا.

_____ (۱۳۶۶) کژراهه: خاطراتی از تاریخ حزب توده، تهران: امیرکبیر.

_____ (۱۳۶۷) «نوزایی مجدد شرق در فرهنگ جهان»، کیهان، (۱۳۳۴۷)، ۱۶.

_____ (۱۳۸۲) از دیدار خویشتن: یادنامه زندگی، به کوشش محمدعلی شهرستانی، تهران:

بازتاب نگار.

_____ (۱۳۸۶) نوشته‌های فلسفی و اجتماعی، برلین: حزب توده ایران.

طبری، شهران (۱۳۹۹) «همه تناقض‌های یک ایدئولوگ: طبری قدرت فکر داشت اما قدرت زندگی

نداشت»، اندیشه پویا، ۹ (۷۱)، ۷۶.

عمویی، محمدعلی (۱۳۹۹) صبر تلخ، برلین: واله.

فرهمند راد، شیوا (۱۳۹۳) قطران در عسل، بی‌جا.

فیروز، مریم (۱۳۷۳) خاطرات مریم فیروز (فرمانفرماتیان)، تهران: اطلاعات.

قرلسفلی، محمدتقی؛ نوریان دهکردی، نگین (۱۳۸۹) «قدرت سیاسی «داو» ایدئولوژی»، سیاست، (۱۶)،

۱۷۹-۱۶۱.

کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۷) «برداشت کهنه و جزم باور از مارکسیسم»، قلم یاران، (۱۲)، ۵۸.

کریمی حکاک، احمد (۱۳۹۹) «همه تناقض‌های یک ایدئولوگ: تخته‌بند ایمان و ایقان توده‌ای»، اندیشه

پویا، ۹ (۷۱)، ۷۷.

کشاوری بیضایی، محمد (۱۳۹۲) «تأملاتی در گفتمان معرفتی احسان طبری»، پارسه، (۲۰)، ۱۶۰-۱۴۱.

کشاوری، فریدون (۱۳۸۰) خاطرات سیاسی، تهران: آبی.

کیانوری، نورالدین (۱۳۷۱) خاطرات نورالدین کیانوری، تهران: اطلاعات.

لطف‌آبادی، محسن؛ پورقنبر، محمد (۱۳۹۵) «تاریخ‌نگاری احسان طبری»، جستارهای تاریخی، (۱)۷،

۹۳-۷۳.

محرمانی، فریبرز؛ عنبرمو، منصور (۱۳۹۳) «بررسی تأثیر مخیله ایرانی بر مارکسیسم حزب توده»،

۱۸۲ / واکاوی بازگشت احسان طبری از مارکسیسم: از پنداشت تا واقعیت / قدسی‌زاد

تاریخ اسلام و ایران، ۲۴(۲۱)، ۱۴۴-۱۴۰.

_____ (۱۳۹۳) «موضع حزب توده در قبال انقلاب اسلامی ایران بر اساس

اسناد چپ (حزب توده)»، تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، ۲۴(۱۳)، ۱۳۷-۱۳۵

مردیها، مرتضی (۱۳۹۷) «احسان طبری، پرچمدار کمونیسم روسی»، قلم یاران، (۱۲)، ۴۸-۴۵.

مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۹) روزها در راه، پاریس: خاوران.

ملکی، خلیل (۱۳۶۸) خاطرات سیاسی خلیل ملکی، تهران: شرکت سهامی انتشار.

موسوی تبریزی، حسین (۱۳۹۹) «طبری و کیانوری مدعی بودند ما در حال کمک به نظام هستیم»،

شرق، (۳۸۶۰)، ۳.

هاتفی، مهرنوش (۱۳۹۶) «اسلام آوردن احسان طبری: شکنجه، اقناع یا سندروم استکهلم» در

<https://www-radiozamaneh->

[com.translate.googleusercontent.com/332448/?_x_tr_sl=fa&_x_tr_tl=en&_x_tr_hl=en&_x_tr_pto=sc](https://www-radiozamaneh-com.translate.googleusercontent.com/332448/?_x_tr_sl=fa&_x_tr_tl=en&_x_tr_hl=en&_x_tr_pto=sc)

هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۸۵) هاشمی رفسنجانی: کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۳، به‌سوی سرنوشت،

به‌کوشش محسن هاشمی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب.

روزنامه

کیهان (۲۰ مرداد ۱۳۵۸) شماره ۱۰۷۷۹، ۳.

List of sources with English handwriting

- Ale Ahmad, Jalal (2000), *Zan-e Ziyādī*, Tehran: Ferdūs.
- Amooi, Mohammad Ali (2020), *Bitter Patience: Oral History of the Iranian Left 1979-1983*, vol.3 Berlin: Vāleh.
- Ansari, Sadegh (1996), *From My Life: Keeping up with the Tudeh Party of Iran*, Los Angeles: Book.
- Azad Aramaki, Taghi (July 2017) "Intellectuals' Backyard " *Qalam-e Yārān Magazine*, No. 12, pp. 41-44.
- Babak Amir Khosravi (January 2021) "The Relationship between Tabari and Kianuri Was Outwardly Friendship and Inwardly Enmity" *Šarq newspaper*, No. 3935, p.2.
- Burhan, Abdullah (1989), *Bīrāhe*, Tehran: Rasa
- Eskandari, Iraj (1978) "The Promising Perspective of the Union of Patriotic and Freedom-loving Forces in the Struggle to Overthrow the Shah' Authoritarian Regime " *Donya magazine*, third period, fifth year, no. 8, pp. 388-394.
- Eskandari, Iraj (1989) *Political Memoirs*, Tehran: 'Elmī.
- Etemadzadeh, Mahmoud [1991], *Once Gain and This Time...* (Unpublished pamphlet), [Tehran].
- Farahmand Rad, Shiva (2014) *Qaṭarān dar 'Asal*, Bījā.
- Firoz, Maryam (1994), *Maryam Firuz's Memoirs (Farmanfarmaian)*, Tehran: Eṭelā'āt.
- Hashemi Rafsanjani, Akbar (2006), *Hashemi Rafsanjani: The Record and Memoirs of 1984, Towards Destiny, by the efforts of Mohsen Hashemi*, Tehran: Daftar-e Našr-e Ma'āref-e Enqelāb, p. 99.
- Hatfi, Mehrnoosh (2017) "Ehsan Tabari's Conversion to Islam: Torture, Persuasion or Stockholm Syndrome", accessed 10 September 2023, <https://www.radiozamaneh.com>
- Iran. The Islamic Revolution Document Center (IRDC): (1983-1985, 1989), files no. 18305, 18306, 7509.
- Karimi Hakak, Ahmed (2020) " The Contradictions within an Ideologue: The Faith and Belief of Tudeh Party Members", *Andīše-ye Pūyā Magazine*, 9th year, vol. 71, p. 77.
- Katouzian, Mohammad Ali (July 2018) "Conventional and uncompromising understanding of Marxism" *Qalam-e Yārān Magazine*, No. 12, p. 58.
- Keshavarz, Fereydoun (2001), *Political Memoirs*, Tehran: Abi.
- Khajasteh Rahimi, Reza (July-August 2013), "Escape from Devotion: Regarding Dariush Ashoori, Who Chose Seclusion and Embraced the Role of a Cultural Ambassador" *Andīše-ye Pūyā Magazine*, second year, no. 9, pp. 98-99.
- Khameei, Anwar (1993), *Political Memoirs*, Tehran: Goftār.
- Khameei, Anwar (July 1989), "Tabari Was Always Seeking out Knowledge and New Information" (interview), [interviewer] Gholamhossein Zakari, *Ādīne*, No. 36, p. 14.
- Khosrowshahi, Hadi (September and October 2013), "Kianouri in the Figure of a Haji Bazaar: A Report of Several Meetings and Communications with Members of the Tudeh Party after the Revolution, Along with Unpublished Documents", *Andīše-ye Pūyā Magazine*, year 2, no.11, pp. 62 -63.
- Kianouri, Nuruddin (1992), *Nouruddin Kianouri's Memoirs*, Tehran: Eṭelā'āt.
- Mardiha, Morteza (July 2018) " Ehsan Tabari, Flagbearer for Russian Communism" *Qalam-e Yārān Magazine*, no. 12, pp.45-48.
- Meskob, Shahrukh (2000), *Days on the Road*, Paris: kāvārān.
- Mousavi Tabrizi, Hossein (2020), "Tabari and Kianuri Claimed That We Are Assisting the Regime" " *Šarq newspaper*, No. 3860, Ābān 20, p. 3.
- Partovi, Mohammad Mahdi (1983), (Interrogation of Mohammad Mehdi Partovi from the

- Members of Tudeh Party of Iran), The Islamic Revolution Document Center (IRDC): file no. 2416.
- Rahimi, Mostafa (June 2011) "Unpublished Letters: Mostafa Rahimi to Amir Pishdad" *Mehr-nāma Magazine*, year 1, no.13, pp. 160-164.
- Shahbazi, Abdullah (March 1990) "Tabari Represents the Crystallization of Leftist Thought, from Its Inception and Rise to Its Eventual Crisis and Collapse" *Keyhān-e havā'ī newspaper*, No. 873, pp. 14-15.
- Tabari, Ehsan (^C1982), *A Comment on the Course of our Country's Revolution*, Tehran: Tudeh Party of Iran.
- Tabari, Ehsan (26 May 1988), "Renaissance of the East in World Culture", *Keyhān* No. 1347, (26 Xordād/ June 26), p. 16.
- Tabari, Ehsan (1984), *Returning from Marxism*, Rome: Islamic Cultural Center of Europe.
- Tabari, Ehsan (1987), *Kajrāhe* (Memoirs of Tudeh Party History), Tehran: Amīrkabīr.
- Tabari, Ehsan (2003), *Ehsan Tabari's Memoir of Her Life*, by Mohammad Ali Shahrashrānī, Tehran: Bāztāb-e Negār.
- Tabari, Ehsan (2007), *Philosophical and Social Writings*, Berlin: Tudeh Party of Iran.
- Tabari, Ehsan (^A1979), *Some Acute Problems of the Iranian Revolution*, Tehran: Privately held company of Tudeh Publications.
- Tabari, Ehsan (^A 1982), *Essays on History*, Tehran: Peyk-e Iran.
- Tabari, Ehsan (^B1979), *The First Decade*, Tehran: Ālfā.
- Tabari, Ehsan (^B1982), *Dependency of the Fate of the Revolution on the Socio-Economic System of the Islamic Republic of Iran*, Tehran: Tudeh Party of Iran.
- Tabari, Ehsan (^C 1979) "A Word Concerning the Iranian Revolution" *Donyā Magazine*, vol.4, year 1, no. 1, pp. 8-9.
- Tabari, Ehsan (19 October 1944), "Oil Issue", *People for Intellectuals newspaper*, No. 12,.
- Tabari, Shahrān (1399 š/ 2019), " All the Contradictions of an Ideologue: Tabari Possessed the Ability to Think, Yet He Lacked the Ability to Truly Live", *Andīše-ye Pūyā Magazine*, year 9, No. 71, p. 76.
- Tudeh Party: From Formation to Dissolution (1941-1989)*, (2008), BY a group of researchers, Tehran: Institute of Political Studies and Research.
- Maleki, Khalil (1989), *Khalil Maleki's Political Memoirs*, Tehran: Entešār Publication Co.



Exploring Ehsan Tabari's Shifting Away from Marxism: From Speculation to Reality¹

Parvin Ghodsizad²

Received: 2023/05/14

Accepted: 2023/10/12

Abstract

One of the key figures of the communist movement in Iran was Ehsan Tabari. With his extensive expertise, he increased the credibility of the Tudeh Party of Iran and educated the younger members of the party in Marxist ideology. His contribution led to an increase in the party's following among intellectuals and workers. His deep faith and unwavering adherence to the party and the principles of Marxism were so unshakeable that there was no doubt about its eventual collapse. Nevertheless, it collapsed, and he confirmed this by writing about it. His assertion of religiosity cast doubt on his true intentions after his commitment to Marxism. How was it possible that someone who was a renowned theorist and a crucial figure in the party could so easily abandon the belief that he had held for almost half a century and which was at the core of his identity? This paper attempts to provide an adequate answer to the research question by examining his moral, partisan and political characteristics through the works and memoirs of his party friends - both those who support and those who oppose him - as well as through the texts of his interrogations from 1362š to 1364š. The results of the study indicate that Tabari pursued a tactic of opportunistic religiosity and used concealment (taqiye) as a means of protecting his faith and intellectual reticence, as he saw this as the only viable choice.

Keywords: Ehsan Tabari, Tudeh party, Marxism-Leninism, Shifting Away from Marxism

1. DOI) 10.22051/hii.2023.43584.2788

2. Assistant Professor, Contemporary Islam Department, Iran Branch, Encyclopaedia Islamica Foundation, Tehran, Iran. p.qodsizad@rch.ac.ir
Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493